

# لحظه های تاریخی

## یک انقلاب برباد رفته

محسن میرزائی

وزارت ارشاد سردار صفاری هرندی کار را به جایی کشانده که صدای محمود گلابدره ای نویسنده روزهای انقلاب را هم در آورده است:

دیگر دل و دماغی برای نوشتن ندارم. کتاب هایم در وزارت ارشاد خاک می خورد و چون بیمه نیستم، آب مروارید چشمانم را نتوانسته ام عمل کنم. کتابی که ده سال بر روی آن کار کرده ام در وزارت ارشاد مانده، بنابراین چرا باید بنویسم؟ انسان دلسرد و افسرده می شود. نمی دانم به چه کسی باید مراجعه بکنم. بعد از ۶۷ سال کار فرهنگی و چاپ ۲۴ عنوان کتاب نمی فهمم که چرا باید دنبال این بدبختی ها بدم. خصوصا با این وضع پیری، چشم درد و آب مروارید حوصله ای برایم نمانده است. بیشتر ما نویسندگان دفترچه بیمه نداریم و وزارت ارشاد هم می گوید شما را بیمه نمی کنیم چون بیش از شصت سال دارید. چرا؟ مگر من برای این انقلاب تلاش نکرده ام. چرا من که کتاب **لحظه های انقلاب** و .... را نوشتم و آثار دیگرم نیز همسو با آرمان های انقلاب است، باید این وضع را تحمل کنم؟  
( روزنامه کارگزاران ۱۳۸۵/۱۱/۷ )

گلابدره ای در اشاره به کسانی که با استفاده از روزهای تاسوعا و عاشورای سال ۱۳۵۷ کوشیدند شعارهای خود را به جای خواست های مردم جا بزنند می نویسد:

حالا رسیده ایم به عباس آباد. دسته به هم می خورد و ولوله می افتد توی دسته. مشت ها را به طرف سربازها می گیریم و "برادرارتشی! چرا برادرکشی؟" گویان از کنار پادگان می گذریم. حالا تمام عرض خیابان و پیاده رو آدم است. اما هنوز نگرانی و دلهره درچهره هاست. وقتی هلی کوپتر می آید مشتها گره می شود و سرها به سوی آن گرفته می شود و دهان ها باز می شود و همه چون چلچله با دهان های باز و گردن های کشیده انگار که منتظر آب و دانه هستیم با خشم و نفرت نعره می زنیم و می گوئیم: "بگو مرگ بر شاه، بگو مرگ بر شاه." که آقا میکروفون چسبیده به دهان با عصبانیت می گوید: "بگید یا حسین یا شهید یا حسین یا شهید" من از شدت غضب حالا دارم منفجر می شوم. هی خشمم را فرو می خورم و یاد روز پنج شنبه قبل از جمعه ۱۷ شهریور می افتم و به خودم می گویم: "نه نمی شه. باید تابع جمع باشم. اگه میخوام تو جمع باشم" ولی نمی توانم. نه نمی توانم. باز مچ های آقا را می گیرم و می گویم: "آقا! آقا! آقا!" و آقا لبخندی می زند و می گوید: "عجله نکن. صبور باش. وقتش که رسید چشم چشم"

(لحظه های انقلاب صفحه ۶۹)

از ورای همین کلمات می توان رفتار کسانی را ارزیابی کرد که با سوءاستفاده از احساسات مذهبی مردم و اعتمادی که روشنفکران به رهبری انقلاب داشتند خط انحصارطلبانه ای را به انقلاب ۱۳۵۷ تحمیل کردند. و ادامه یافت و ادامه یافت تا همین اعتراض چند شب پیش آقای منتظری در قم و در دیدار با اعضای انجمن دفاع از حقوق زندانی که علیه "خودی و غیر خودی" بانگ برداشت.

توان انقلابی به آن عظمت را چنان فرسودند و به هرز بردند که امروز محصولش امثال احمدی نژاد و سردار محصولی ها شده است. از آن همه شور و شوق و یکدلی مردم ایران

فقط خاطره ای باقی مانده که به یاد آوردن آن باعث تلخکامی مردمی است که در انقلاب جان فشانی کردند.

روحانیون انحصار طلب در جای جای کتاب گلابدره ای حضور دارند و موفق می شوند شعارهای خود را به جای وسیعترین درخواستهای مردم جا بزنند:

«ناگهان طلبه جوان، آشفته و پریشانی می پرد روی مینی بوس و میکروفون را می چسباند به لبها و نعره می زند: "ساکت ساکت ساکت" و سکوت ناگهان می افتد روی میدان و همه خاموش می شوند. صدای طلبه می لرزد و بغض گلویش را گرفته. ترسیده ام. آرام نمی گیرد و هی پشت سر هم می گوید: "به شعارهایی که از بیرون می یاد توجه نکنین. شعار ما اینه": "تهضت ما حسینی رهبر ما خمینی"

(لحظه های انقلاب صفحه ۷۱)

### در محاصره

مدیر عامل کارخانه آلومینیوم المهدی در مصاحبه با روزنامه کارگزاران گفته است: «اعمال محدودیت توسط کشور هائی مانند چین که از آنها پودر آلومینا(ماده اولیه تولید آلومینیوم) می خریم آغاز شده است.

(روزنامه کارگزاران ۱۱/۷/۱۳۸۶)

با توجه به مصرف وسیع این فلز صنعتی پیداست که کمبود آن علاوه بر گرانی و تورم چه مشکلات اجرائی برای کشور ایجاد خواهد کرد. آیا می توان باز هم مثل احمدی نژادنگران نبود؟

\*\*\*\*\*

### قصه پردرد کشاورزی ایران

#### در کنار داستان دردانگیز صنعت ملی

در نظام جمهوری اسلامی از آن جا که سندیکاهای تولید کنندگان(به عنوان مثال کشاورزان) به رسمیت شناخته نمی شوند دولت عملا قادر به دریافت اطلاعات موثق و در نتیجه تنظیم بازار نیست، هر چند يك بار با مشکل کمبود مواد کشاورزی و وارد شدن زیان به کشاورزان و مصرف کنندگان روبرو می شویم. از سوئی مافیای مقتدر سالهاست میوه درجه يك کشور را که از کشاورز به روش غارتگرانه سلف خری ارزان خریده و صادر می کند و از سوی دیگر پس از ایجاد بحران ناشی از کمبود میوه با در دست داشتن اهرمهای قیمت گذاری تتمه آن میوه را به قیمت بسیار بالا بدون هیچ کنترلی از سوی دولت به فروش می رساند. کشاورزان به دلیل نداشتن سندیکا امکان تصمیم گیری دسته جمعی درخصوص میزان تولید محصول را ندارند و عملا با توجه به تجربه و نیز قیمت سال قبل اقدام به تولید می کنند و از آن جایی که همواره مشکل نقدینگی دارند عملا برای تامین هزینه های تولید ناگزیر از همکاری با سلف خران این بدترین نمایندگان سرمایه داری تجاری هستند. دولت مستاصل شده از نابسامانی نیز چاره را در وارد کردن فوری محصولات کشاورزی می بیند که آن هم باعث زیان تولید کنندگان است و فقط جیب مافیائی را که عملا بر بازار میوه حاکم است پر می کند. این خلاصه ماجرای کشاورزی ایران در این ۲۸ سال حاکمیت پس از انقلاب است.

عنایت الله بیابانی نایب رئیس خانه کشاورز می گوید:

جامعه کشاورزی کشور به دلیل نبود مدیریت صحیح به سمت نابودی کشیده می شود. به دلیل اقلیم های مناسب در کشور هیچ گونه مشکلی از لحاظ تولید وجود ندارد ولی نبود سیاست مناسب کشت و سیاست های نامناسب بازار باعث برخی کمبودها و در نتیجه افزایش برخی

محصولات در کشور شده است. در حال حاضر ما نتوانسته ایم مدیریت ناظر بر بازار را در بخش کشاورزی جایگزین کنیم که حاکمیت **سیاست دلالی** از تبعات آن است. آقای بیابانی مخالف واردات بی رویه ای است که وزیران کشاورزی و بازرگانی در هماهنگی با رئیس جمهور مهرورز خیال آن را دارند: «کاهش شرایط قرنطینه ای برای واردات برخی محصولات کشاورزی که با افزایش قیمت روبرو هستند اقدام مناسبی نیست و نباید با این شعار تولید کننده را نابود کرد.»

(روزنامه کارگزارن ۱۳۸۵/۱۱/۷)

راه توده ۱۲۱ ۲۰۰۷،۰۲،۰۵